

درس پانزدهم

تاریخ ادبیات

شعر «کاجستان» سروده‌ی محمدجواد محبت است.
درس «زیر آسمان بزرگ» اثر ترور رومین و ترجمه‌ی مجید عمیق است.
حکایت «حکمت» از باب اول گلستان انتخاب شده است.
گلستان هشت باب (قسمت) دارد که باب اول آن «در سیرت پادشاهان» است.

معنی و مفهوم درس

کاجستان

در کنار خطوط سیم پیام خارج از ده، دو کاج رویدند

در کنار سیم‌های مخصوص پیام در خارج از روستا، دو کاج رویدند. (سبز شدند و رشد کردند).

سالیان دراز، رهگذران آن دو را چون دو دوست می‌دیدند

سال‌های طولانی، عابران و رهگذران، آن دو کاج را مثل دو دوست می‌دیدند.

روزی از روزهای پاییزی زیر رگبار و تازیان‌های باد

یک روز از روزهای فصل پاییز در زیر رگبار و وزش شدید باد...

یکی از کاج‌ها به خود لرزید خم شد و روی دیگری افتاد

یکی از کاج‌ها توان و قدرتش را از دست داد و خم شد و روی کاج دیگری افتاد.

گفت: «ای آشنا، ببخش مرا خوب در حال من، تأمل کن»

گفت: «ای کاج آشنا من را ببخش و خوب در احوال من فکر کن»؛

ریشه‌هایم ز خاک، بیرون است چند روزی، مرا تحمل کن

ریشه‌های من از خاک بیرون افتاده است، چند روز وضعیت و حالت مرا تحمل کن.

کاج همسایه، گفت با نرمی: «دوستی را نمی‌برم از یاد،

کاج همسایه به نرمی و آرامی گفت: دوستی بین خودم و تو را از یاد نمی‌برم.

شاید این اتفاق هم روزی ناگهان از برای من افتاد»

شاید یک روز این اتفاق به صورت ناگهانی برای من هم بیفتد.

مهربانی به گوش باد رسید باد، آرام شد، ملایم شد

این مهربانی دو کاج به گوش باد رسید، باد، آرام، ملایم و سازگار شد.

کاج آسیب دیده‌ی ما هم کم‌کمک، پا گرفت و سالم شد

کاج آسیب دیده‌ی داستان ما نیز، آهسته آهسته قدرت گرفت و سالم و تندرست شد.

میوه‌ی کاج‌ها، فرو می‌ریخت دانه‌ها ریشه می‌زدند آسان

میوه‌ی کاج‌ها، به پایین می‌افتاد و دانه‌ها به راحتی، ریشه در خاک می‌زدند.

ابر، باران رساند و چندی بعد ده‌ما، نام یافت «کاجستان»

ابر نیز مدتی بعد باران را به دانه‌های کاج رساند، و بعد از آن روستای ما نام «کاجستان» پیدا کرد.

حکمت

غلام هرگز دریا ندیده بود و محنتِ کشتی نیازموده.

خدمتکار هرگز دریا را ندیده بود و رنج و سختی سفر با کشتی را تجربه نکرده بود.

چندان که ملاحظت کردند، آرام نمی گرفت و ملک از این حال، آزرده گشت.

هر چه قدر با خدمتکار مهربانی می کردند آرام نمی شد و پادشاه از این حالت، ناراحت شد.

ملک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خامش گردانم.»

به پادشاه گفت: «اگر دستور بدهی من با یک شیوه او را ساکت می کنم.»

گفت: «غایت لطف و کرم باشد.»

گفت: «[ساکت کردن غلام] نهایت مهربانی و بخشش باشد.»

باری چند، غوطه خورد؛ جامه اش گرفتند و سوی کشتی آوردند.

چند بار، در آب دریا فرو رفت و بالا آمد، لباسش را گرفتند و او را به سوی کشتی آوردند.

اول محنت غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست.

در آغاز رنج و سختی غرق شدن را تجربه نکرده بود و قدر سلامتی، راحتی و آرامش درون کشتی را نمی دانست.